

# زیبایی‌شناسی چهره‌های اسطوره‌ای و حماسه‌ای ایرانی در اشعار مولانا

فاطمه حجه‌فروش<sup>۱</sup>

دکتر مرتضی رزاق‌پور<sup>۲\*</sup>

دکتر رضا صادقی شهپر<sup>۳</sup>

## چکیده

اسطوره و چهره‌های اسطوره‌ای و حماسی، یکی از زمینه‌های مهم و ارزشمند فرهنگ اقوام مختلف است که به اشکال مختلفی پیوند بنیادین خود را با شعر حفظ نموده است. شاعران ایرانی با توجه به نوع نگرش خود، به این چهره‌های اسطوره‌ای و ایرانی نظر داشته‌اند. حضور این عناصر در اشعار مولوی، بیانگر شکوفایی، استمرار و پویایی این اساطیر است. حال اگر عنصر تخیل نیز در اسطوره وارد شود، به دلیل ماهیت زیبایی‌آفرین آن، بر جنبه زیبایی‌شناسی اساطیر و حماسه‌ها می‌افزاید. به همین دلیل هدف از این پژوهش بررسی جنبه زیبایی‌شناختی شخصیت‌ها و چهره‌های اسطوره‌ای و حماسی ایرانی در اشعار مولانا با تکیه بر مثنوی معنوی و دیوان شمس است. این جستار با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و به کارکرد عرفانی اسطوره از دیدگاه جوزف کمبل نظر دارد. نتایج نشان می‌دهد که حضور این چهره‌های اساطیری و حماسی بیانگر شناخت و دل‌بستگی مولانا نسبت به داستان‌های کهن، شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسه‌ای شاهنامه است. همچنین از میان آرایه‌های ادبی تلمیح، تشبیه و استعاره، عمده‌ترین صورخیالی است که سبب ادبیت اسطوره‌ای سروده‌های مولانا شده است.

**واژگان کلیدی:** زیبایی‌شناسی، اسطوره، شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی، صورخیال، مولوی.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

Email: f.hajjeforoosh@iauh.ac.ir

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول)

Email: m.razaghpoor@iauh.ac.ir

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

Email: reza.shahpar@iauh.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷

تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۰۲/۰۱

## مقدمه

اسطوره به معنی روایتی است که اصل ندارد. به نظر کمبل اسطوره یکی از نقاب‌های خداست. از نظر وی سنن عرفانی علی‌رغم اینکه با هم متفاوتند، در فراخوانی ما به آگاهی‌های عمیق‌تر که همان نفس عمل زیستن است، هم‌نواست. (ر. ک: کمبل، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۲)

فتوحی معتقد است که اسطوره تمامی آفرینش‌ها و خلاقیت‌های باطنی و روحی انسان را در درون خود دارد. اسطوره‌ها بازتاب تصورات آدمی از جهان، خدایان، آفرینش، زندگی، هستی و خود اویند. بسیاری از بنمایه‌های عرفانی، حاصل پیوند با عناصر اسطوره‌ای آفرینش، مرگ، طبیعت، جانوران و... است که با شاخ و برگ دادن به آنها، به گونه‌ای دیگر در منظومه‌ها تجلی یافته است. حقایقی دست‌نیافتنی همیشه همراه بشر بوده است که «اسطوره و شعر تنها به مدد تصویرهای رمزی توانسته آن حقایق را به تصویر بکشند.» (فتوحی، ۲۷۷: ۱۳۹۰) وقتی اسطوره‌ها بیانگر احساس و درونیات افراد می‌باشند «اندیشه رمزی مقدم بر زبان گفتار و خرد برهانی است و رمز مبین بعضی ساحات واقعیت است.» (ستاری، ۱۳۸۱: ۱۵۱)

اساطیر معمولاً در آثار حماسی ملت‌هایی که از تمدنی کهن برخوردارند، بازتاب می‌یابند. اما با ظهور عرفان و ورود مباحث ایدئولوژیک در شعر فارسی و فرورفتن شاعر به درون خویش و رویگردانی از عوالم بیرون، اسطوره‌ها به شکلی دیگر در آثار عرفانی آشکار شدند.

«در شعر عرفانی از سنایی به بعد بسیاری از عناصر اساطیری ایرانی در خدمت اندیشه‌های صوفیانه در آمد و تغییر ماهیت داد. در ادبیات عرفانی، شخصیت‌ها، مکان‌ها، رویدادها و عناصر اساطیری به نمادهایی بدل می‌شوند که به جهان بیکران جان اشارت می‌کنند. شاعران عارف همچون سنایی، عطار و مولوی عناصر اساطیری را با عاطفه‌ای رقیق‌تر و خیال‌انگیزتر به کار برده‌اند و تا مقام رمزهای مقدّس و الهی تعالی داده‌اند.» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۸۴ - ۲۸۰)

عارفان ما با درونی کردن اسطوره‌ها و شخصیت‌های حماسی تاریخی و اساطیری به مفاهیم انتزاعی عارفانه کوشیدند تفسیر و تأویلی دیگر متناسب با جهان بینی خود از این اساطیر ارائه کنند و این تصاویر و حکایات و اشخاص را در خدمت آرمان‌های خویش گرفته و تصویری

روشن‌تر از سیر و سلوک عارفانه با مخاطبان در میان بگذارند. با مدد گرفتن از اسطوره‌ها بسیاری از محتواهایی که هضم آن به آسانی امکان پذیر نیست، میسر می‌شود. دعوت انسان به سیر درون و بیرون دستاورد ورود اسطوره‌ها به مضامین عرفانی است. بهره‌گیری شاعران عارف از اساطیر و حماسه‌ها اشکال گوناگونی دارد. از رمز و تشبیه و تمثیل و استعاره گرفته تا کنایه و مجاز و غیره. به عنوان مثال مولانا به طور گسترده از رستم به عنوان انسان آرمانی با مشبه‌های متفاوت یاد می‌کند:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۴۴۱)

در این پژوهش نگارنده می‌کوشد با توجه به نقش عرفانی اسطوره بر اساس نظریه جوزف کمبل، به زیبایی‌شناسی انسان‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسه‌ای ایرانی در آثار مولانا پردازد و شگردهای هنری را در بهره‌گیری از این عناصر نشان دهد. در واقع این جستار بر شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی تأکید دارد.

### پیشینه تحقیق

موضوع اسطوره در ادبیات فارسی به شکل‌های مختلف زمینه پژوهش برخی از محققین بوده است. دیگر پژوهشگران به بررسی گونه‌ای از اسطوره‌های ایرانی و غیرایرانی در انواع ادبی مختلف و از منظری متفاوت پرداخته‌اند، اما تحقیق مستقلی که فقط زیبایی‌شناسی شخصیت‌های اساطیری و حماسه‌های ایرانی را در آثار مولانا بررسی کرده باشد، انجام نشده است. در این بخش به پژوهش‌های مرتبط با موضوع این تحقیق اشاره می‌شود:

- محسن قربان‌زاده و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «بررسی جنبه‌های زیبایی‌شناختی اسطوره در ذهن و زبان مهدی اخوان ثالث»، به جنبه‌های زیباشناسی اسطوره در ذهن و زبان اخوان ثالث پرداختند تا به این پرسش اساسی پاسخ دهند که زیباشناسی در اسطوره‌پردازی اشعار و ذهن و زبان اخوان چه جایگاهی دارد؟

- عطیه مشاهری فرد و محمد ویسی (۱۴۰۰) در مقاله «تحلیل زیبایی‌شناختی تقابل‌های اسطوره‌ای در آثار منظوم عطار»، پس از توضیح ارتباط بین اسطوره، تقابل و زیبایی‌شناسی، با هدف روشن نمودن جایگاه تقابل‌های اسطوره‌ای در بوطیقای شعر عطار و تبیین تأثیر آنها بر زیبایی‌شناسی اسطوره در آثار منظوم اوست.

- عطیه مشاهری فرد و حسینعلی قبادی (۱۳۹۶) در پژوهش «مقایسه کارکرد زیبایی‌شناختی اسطوره در قصاید سنایی و انوری»، نحوه حضور روایت‌های اسطوره‌ای را در تصویرهای خیالی قصاید سنایی و انوری از جنبه زیبایی‌شناسی بررسی و مقایسه نمودند و نشان دادند که شیوه‌های مختلف حضور اسطوره در قصاید این دو شاعر چه تأثیری بر زیبایی اسطوره گذاشته است.

### روش تحقیق

روش این جستار توصیفی - تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و با استفاده از ابزار فیش‌برداری است و در آن پس از بیان مبانی نظری، داده‌ها با ذکر شواهد و نمونه‌ها تجزیه و تحلیل شده‌اند.

### چهارچوب نظری پژوهش

#### تعریف اسطوره

اسطوره به معنی روایتی است که اصل ندارد. این واژه عربی نیز از history یونانی یعنی اطلاع، تاریخ و... وام گرفته شده است. واژه history به معنی داور با idein هم خانواده است. در فارسی نُوید در معنی خبر خوش با این کلمه هم‌ریشه است که معنای مجموعه دستاورد یک قوم در زمینه اعتقادی است. (ر. ک: بهار، ۱۳۷۵: ۲۴۳)

اسطوره در لغت به معنای سخن پریشان و بیهوده و باطل. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه) و در زبان پارسی وام واژه‌ای از زبان عربی است. «الأسطورة» و «الأساطیر» به عربی یعنی روایت و حدیثی که اصل ندارد. البته این کلمه، از اصل یونانی historia به وام گرفته شده و معنای آن

استفسار، اطلاع، تحقیق، شرح و تاریخ است. (ر. ک: بهار، ۱۳۸۹: ۳۴۳) در تعریف کزازی «اسطوره، تاریخی است که مینوی و برین شده واز خود آگاهی به ناخودآگاهی رسیده است.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۸۶) «اسطوره حکایتی نمادین است، معمولاً از یک ریشه نامعلوم و حداقل اندکی روایتی، که ظاهراً مربوط به رویدادهای حقیقی است که مخصوصاً آمیخته با مذهب و اعتقاد است. بر پایه باورهای نمادین بنا شده (فرهنگ) و رویدادها یا مکان‌های نمادین (معبدها، تمثال‌ها). اسطوره با تعداد ویژه‌ای از خدایان یا ابرانسان‌ها با پیشامدها یا رویدادهای غیرطبیعی آغاز می‌شوند که در زمان خود خاص نیستند، ولی به عنوان تجارب هیجان‌انگیز بشر معمولی شناخته می‌شود. اصطلاح اسطوره‌شناسی مشخصاً هم شناخت اسطوره است و هم پیکر اسطوره‌ای که متعلق به ایفای نقش در روایات مذهبی است.» (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۹)

تعریف اصطلاح اسطوره، مسأله چندان ساده‌ای نیست. در حقیقت، مفهوم اسطوره را باید در شمار آن مفاهیمی قرار داد که بیشترین بحث ممکن از سوی پژوهشگران درباره آن صورت گرفته است، ولی کمترین نتیجه قطعی و نهایی را برای آنها به بار آورده است. علت اصلی این مسأله، به ذات بسیار پیچیده، تعریف گریز و محدودیت‌ناپذیر اسطوره برمی‌گردد که بسیار انعطاف‌پذیر و قابل انطباق با حوزه‌های مختلف اندیشه و حیات آدمی است. «در اساطیر، انسان اصل موضوع است، ولی موضوع اصلی نیست، یعنی انسان است که به کیهان می‌اندیشد و نظام آن را باز می‌سازد و خود را در کل آن می‌نهد. او بی آنکه بداند اصل موضوع است، ولی موضوع اصلی اندیشه، خود او نیست. در این حال او اندیشه ایست که نمی‌داند که می‌اندیشد و دیگر بیرونی خود-کیهان و نظام آن را- باز می‌سازد.» (مسکوب، ۱۳۷۲: ۱۰۱) از این روست که مطالعه اسطوره، بدون در نظر گرفتن علوم انسانی و اشارات مردم‌شناسی و روانشناسی ناممکن است.

### نگرشی بر ساختار و کارکردهای اسطوره

«از لحاظ ساختار، همه اساطیر، اساطیر مربوطه به ریشه اصل‌اند. یعنی اساطیری که اصل و بنیان وضع کنونی انسان، گیاهان مغذی و جانوران، مرگ، بنیادها و نهادهای مذهبی و قواعد و ضوابط کردار انسان‌ها را بر ما آشکار می‌کند.

میرچا الیاده<sup>۱</sup> در تحلیل‌های خود از اساطیر نشان می‌دهد که ساختار و کارکرد آنها، کمابیش، البته با اختلافاتی که قابل پیش‌بینی و فهم است ثابت و لایتغیر مانده است و در نتیجه کارکرد ساختار، یعنی فایده نظری و عملی آن برای ذات یا نفس (فرد یا اجتماع) که اساطیر به آنها برمی‌گردد نیز طبیعتاً کمابیش ثابت می‌ماند. (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۲۶)

«کارآیی و توانمندی اسطوره، چونان گونه‌ای از جهان‌بینی و جهان‌شناسی باستانی تا بدان جا بوده است که دیری توانسته است از هر روی نیازهای فرهنگی آدمی را برآورد و در درازنای هزاره‌ها به پرسش‌های او درباره جهان و انسان پاسخ دهد.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۶)

به عقیده جوزف جان کمبل<sup>۲</sup> «اسطوره اساساً چهار کارکرد دارد. اولین کارکرد آن نقش عرفانی است... اسطوره جهان را در مقابل بُعد راز، و درک رازی که زیربنای همه صورت‌هاست می‌گشاید... کارکرد دوم آن بُعد کیهان‌شناختی است که علم به آن می‌پردازد... کارکرد سوم، نقش جامعه‌شناختی است... در اینجا است که اسطوره‌ها در مکان‌های مختلف تفاوت زیادی با یکدیگر دارند... اما اسطوره کارکرد چهارمی نیز دارد... این کارکرد از نوع تعلیم و تربیت است و به نحوه سپری کردن یک زندگی انسانی تحت هر شرایطی می‌پردازد.» (کمبل، ۱۳۷۷: ۶۱-۶۲) او درجایی دیگر می‌گوید: «تقدّس بخشیدن به فضای بومی یکی از کارکردهای بنیادی اسطوره است.» (همان: ۱۴۵) به عقیده میرچا الیاده کشف نمودن سرمشق‌های نمونه، آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار انسان: از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت و هنر و فرزاندگی، مهم‌ترین کارکرد اسطوره به شمار می‌آید. (ر. ک: الیاده، ۱۳۶۲: ۱۷)

کارکرد اسطوره به عقیده رولان بارت<sup>۳</sup> «خالی کردن واقعیت است. اسطوره در لفظ یک ریزش بی‌وقفه، یک خونریزی یا بهتر بگوییم یک تبخیر و خلاصه یک غیبت حساس است... کارکرد اسطوره انکار کردن نیست، بلکه سخن گفتن است. به عبارت ساده‌تر اسطوره امور را پالایش

1. Mircea Eliade

2. Joseph John Campbell

3. Roland Barthes

می‌دهد، معصومانه و پاک می‌نماید و جاودانه می‌کند. به آنها روشنی از نوع مشاهده می‌بخشد که با روشنی تفسیر فرق دارد.» (بارت، ۱۳۷۵: ۷۳)

«اسطوره برای اثبات حقانیت و تضمین قدمت و واقعیت و قداست آیین و تشریفات و یا قاعده‌ای اجتماعی یا اخلاقی وضع شده است.» (ستاری، ۱۳۷۷: ۱۶۶)

به عقیده مالینوسکی<sup>۱</sup> کار اسطوره در فرهنگ‌های ابتدایی متجلی ساختن اعتقادات، باورهای دیرپا و دستاوردهای اخلاقی جوامع در خود است. در واقع اسطوره شامل قواعد و رهنمودهایی عملی در جهت زندگی انسان‌هاست.

کلایو استینلز لوئیس<sup>۲</sup> بر فن شعر ارسطو تکیه می‌کند و بدین ترتیب به عقیده وی اسطوره دارای منطق خاصی است که انسان‌ها در پرتو آن مشکلات و معماهای خود را حل می‌کنند. از دید وی اسطوره عقل را به تجربه پیوند می‌زند و امکان بیان عینی حقایقی را که کلی و انتزاعی هستند، میسر می‌سازد. (ر. ک: ضیمران، ۱۳۷۹: ۸-۷)

## اسطوره و ادبیات

«اسطوره به خاطر ماهیت و مفهوم و قدرت انعطاف‌پذیری به راحتی می‌تواند خمیرمایه اثر ادبی شود و آثار ادبی الهام گرفته از آن بسیارند.» (حائری، ۱۳۸۴: ۵۲)

«در زمان‌های باستانی و حتی امروزه در جوامع نیمه متمدن، ادبیات شفاهی که اسطوره جزئی از آن است، زاده قوه و استعدادی انسانی و عمومی و مردمی و بس اندک فردی است و اثریست که همگان، حس و درکش می‌کنند و اگرچه بعضی از افراد با استعداد آن را آفریده‌اند، اما دیری نمی‌پاید که اثر به مالکیت و تصرف مردمان قبیله و ملت درمی‌آید.» (ستاری، ۱۳۷۷: ۱۵)

1. Bronisław Malinowski
2. Clive Staples Lewis

نورتروپ فرای<sup>۱</sup> در کتاب خود با عنوان «کالبد شکافی نقد» انواع ادبی را منطبق بر چهار فصل نشان داده است: اسطوره بهار: کمدی؛ اسطوره تابستان: رمانس؛ اسطوره پاییز: تراژدی؛ اسطوره زمستان: طنز. وی در نهایت جسارتی اسطوره را با ادبیات یکسان می‌داند و آن را اسطوره اصل ساختاری و سازمان‌دهنده شکل ادبی معرفی می‌کند. (ر. ک: گرین و همکاران، ۱۳۷۶: ۱۶۷)

«کسانی که مانند نورتروپ فرای تعریف اسطوره را به عنوان پیرنگ از اسطوره می‌گیرند و چنین می‌پندارند که اسطوره عنصری ساختاری در ادبیات است، زیرا ادبیات به طور کلی اساطیر به جا شده است. هیچ یک از آنان وابستگی بنیادین میان اسطوره و ادبیات را مورد تردید، قرار نمی‌دهند. کسانی که تأکیدشان بر تفاوت میان اسطوره و ادبیات است، معمولاً بر حسب مقوله‌های صوری و محتوایی می‌اندیشند. به عقیده هربرت رید<sup>۲</sup> تفاوت اسطوره و شعر در این است که اسطوره به دلیل داشتن تخیل پایدار است. تخیلی که از راه نمادهای لفظی منتقل می‌شود، ولی شعر به خاطر زبان پدیدار است، جوهر آن متعلق به زبانی خاص است و ترجمه نمی‌شود. (ر. ک: روتون، ۱۳۷۸: ۸-۷۷)

دنيس روژومون<sup>۳</sup> و لوی استروس<sup>۴</sup> ادبیات را چه از نظر موضوع و چه از نظر شکل استخراج و منتج از اسطوره تلقی می‌کنند. دنی روژومون معتقد است که ادبیات عملکرد مذهبی و مقدس اسطوره را از بین می‌برد و آن را در مسیر انحطاط قرار می‌دهد. طبق نظر پیر برونل<sup>۵</sup> اسطوره‌ها آنهایی هستند که ادبیات آنها را به صورت اسطوره در آورده است، یا آنچه یک فرهنگ توانسته یا خواسته به اسطوره مبدل سازد. (ر. ک: جواری، ۱۳۸۴: ۶-۴۵)

ادبیات در ابعاد گسترده بیانگر داستانی است که از حوادث و موقعیت‌های پی در پی تشکیل شده که به اندازه وسیعی از اسطوره بهره می‌گیرد. در افسانه‌هایی که اسطوره در اختیار ادبیات قرار

1. Herman Northrop Frye
2. Herbert Read
3. Denis Rougemont
4. Claude Lévi Strauss
5. Pierre Brunel

می‌دهد، به مضامینی دست می‌یابد که قابل تغییر است و حتی می‌تواند از یک اسطوره به اسطوره دیگر پیوندد و به نمونه‌ها و شخصیت‌هایی دست پیدا کند که برایش مانند الگوی خدایان و قهرمانان، حکم الگوی نخستین یا کهن الگو را دارد. (ر. ک: کهنمویی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۸۶)

### اسطوره از منظر قرآن

با خوانش این کلام آسمانی، این سخنان «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» نامیده می‌شود. این کلمه «أَسَاطِيرُ» نه بار در قرآن کریم آمده است و همه‌جا در ترکیب «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» گفته‌اند. برای نمونه می‌توان گفت: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.» (سوره انفال/ آیه ۳۱)

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.» (سوره انعام/ آیه ۲۵)

این تعبیر را نخستین بار نصرین حارث که از مشرکان بود، در برابر دعوت پیامبر اسلام به کار برده استفاده نمود، و داستان‌های پیامبر را مثنوی اساطیر اولین نامید. (ر. ک: دریابندری، ۱۳۷۹: ۱۹۸) بدون شک این سخن، کلامی گزاف بیش نیست. می‌توان در مورد این موضوع «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» گوشه چشمی به «مثنوی معنوی» داشته باشیم. مولانا می‌گوید: مثنوی که سهل است، منکران درباره قرآن هم از این حرف‌ها می‌زدند و آن را انکار می‌کردند و مطابق آیه ۳۱ سوره انفال می‌گفتند. «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»:

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حالست و حضور یار غار

آن اساطیر اولین که گفت عاق

حرف قرآن را بُد آثار نفاق

لامکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حال از کجاست

(مولوی، ۱۳۷۷: ۳/ ۶۲ - ۱۱۵۹)

## دیدگاه مولانا درباره شخصیت‌های اسطوره‌ای

شخصیت‌های اسطوره‌ای از انواع پرکاربرد اشخاص در مثنوی مولاناست که مولانا در بیان این اشخاص به دو گونه عمل می‌کند.

۱) بیان شخصیت‌های اسطوره‌ای از زبان خود مولانا: در این شیوه مولانا از زبان خود به صراحت از شخصیت مورد نظر سخن می‌گوید و حوادث زندگی وی را بدون کاستی بازگو می‌کند و یا اینکه با دخل و تصرف در اشخاص و زندگی آنها دیدگاه خود را مطرح می‌کند. مثلاً درباره اسطوره حضرت آدم، فریفته شدن وی را توسط ابلیس می‌داند:

این چنین تهدیدها آن دیو دون      آرد و بر خلق خواند صد فسون  
خویش جالینوس سازد در دوا      تا فریید نفس بیمار تو را  
کین تو را سود است از درد و غمی      گفت آدم را همبن در گندمی

(همان: ۱۵۵/۵)

اما در ابیات زیر دیدگاه و تأویل خود را بیان می‌کند. به عنوان مثال خوردن گندم را دامی برای گرفتاری حضرت آدم معرفی می‌کند و می‌گوید:

دام آدم خوشه گندم شده      تا وجودش توشه مردم شده

(همان: ۲۷۹۰/۱)

و یا این که خوردن گندم بنا به خواست حوا انجام پذیرفت:

چند با آدم بلیس افسانه کرد      چون حوا گفتش بنخور، آنگاه خورد

(همان: ۴۴۷۰/۶)

۲) شیوه غیر مستقیم و آن ذکر اشخاص اسطوره‌ای از زبان دیگران است. مثلاً از زبان خداوند، ملائک، مردمان و حتی گاهی حیوانات است که مولوی از طریق این شیوه دیدگاه خود را بیان می‌کند. به عنوان مثال درباره پیامبر (ص) هم از زبان خداوند:

خواند مؤمل نبی را زین سبب      که برون‌ای از گلیم‌ای بولهب

(همان: ۱۴۵۳/۴)

هم ملائک (جبرئیل):

مصطفی را هجر چون بفراختی      خویش را از کوه میانداختی

(همان: ۵ / ۳۵۳۵)

هم دیگر مردمان:

پس بدو گفتند: می‌خواند تو را      این طرف، فخر البشر، خیر الوری  
گفت من نشناسم او را، کیست او؟      گفت: او آن ماه‌روی قندخو

(همان: ۳ / ۴۱-۳۱۴۰)

و هم پرندگان (عقاب):

گفت: دور از تو که غفلت از تو رُست      دیدنم آن غیب راه، هم عکس توست  
مار در موزه بینم بر هوا      نیت از من، عکس توست‌ای مصطفی

(همان: ۳ / ۵۱-۳۲۵۰)

سخن می‌گوید و جالب این است که از زبان خود پیامبر نیز دربارهٔ خودش حرف می‌زند:

مصطفی زین گفت: ک‌آدم و انبیا      خلف من باشند در زیر لوا  
بهر این فرموده است آن ذوفنون      رمز نحن الأخرن السابقون  
گر به صورت من ز آدم زاده‌ام      من به معنی جدّ جد افتاده‌ام

(همان: ۴ / ۵۲۷-۵۲۵)

### زیبایی‌شناسی شخصیت‌های اسطوره‌ای در مثنوی مولانا

از آنجا که شیوهٔ بیان اسطوره غیرمستقیم است و از مقولهٔ ادای معنای واحد به طرق مختلف به شمار می‌رود، می‌توانیم در مطالعات ادبی آن را ذیل علم بیان مطالعه کنیم. در علم بیان، اسطوره همچون مشبهٔ بهی نگریسته می‌شود که مشبه محذوف آن را باید با تأویل، تخیل و قراین فرامتنی دریافت. (ر ک: شمیسا، ۱۳۸۳: ۴۲ - ۲۴۱) به این ترتیب اسطوره نیز یکی از ابزارهای صورتگری در متن ادبی است: «اسطوره در واقع موقعیتی رمزی است که از طرز استخدام صحیح صور خیال عالی

به وجود می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۳۷) عناصر اسطوره‌ای به اشکالی گوناگونی از صور خیال در متن ادبی ظاهر می‌شوند؛ به شکل تلمیح، استعاره، نماد، تشبیه و... تضاد و تقابل نیز یکی از اشکال هنری ظهور اسطوره در متن ادبی است و در این پژوهش مراد از تقابل‌های اسطوره‌ای، تقابلی است که دست‌کم یک‌سوی آن، عنصری اسطوره‌ای باشد.

### تلمیحات اسطوره‌ای

ورود اسطوره به شعر در شکل تلمیحات اسطوره‌ای در سطوح و لایه‌های بیرونی شعر است، این نوع از کاربرد اسطوره‌ها در ادبیات، نازل‌ترین نمود به کارگیری دور از اصالت و مقلدانه اسطوره در ادبیات است. (ر. ک: امامی، ۱۳۷۷: ۲۱۳)

در مثنوی با این گونه تلمیحات فراوان برخورد می‌کنیم. برخی از این تلمیحات داستانی هستند و مربوط به داستان‌های شاهنامه. به عنوان مثال پرواز کیکاووس به آسمان. بیت زیر که به نمرود نسبت داده شده است، شباهت فوق‌العاده آن به یکی از هوس‌های کیکاووس را به خاطر می‌آورد که می‌خواست با استفاده از عقاب‌ها به آسمان برود.

نه ز ابراهیم نمرود گران کرد با کرکس سفر بر آسمان؟

(مولوی، ۱۳۷۷: ۴۱۲۷/۶)

یا تلمیح به کیتباد

پادشاهان لب همی‌مالند شاد بر ستانه کاخ توای کیتباد

(همان: ۲۷۲۸/۴)

یا تلمیح به داستان رستم و زال

مردِ میراثی چه داند قدر مال؟ رُستمی جان کند، مچان یافت زال

(همان: ۳۷۲ / ۲)

بخش‌های فراوانی از مثنوی و دیوان شمس آشکارا می‌رساند که مولوی به داستان‌های عاشقانه کهن ایرانی و شخصیت‌های مرکزی آنها توجه فراوان داشته است. اشعار مولانا به اشخاص

برجسته داستانی، همچون خسرو و شیرین و ویس و رامین اشاره دارد که بیانگر شناخت وی از ادبیات کهن ایران زمین است. در دیوان شمس، شخصیت شیرین ۲۴ مرتبه، خسرو پرویز ۲۶ مرتبه، فرهاد ۱۷ مرتبه و ویس و رامین ۹ مرتبه به کار رفته است. در ابیاتی پراکنده از مثنوی نیز به این شخصیت‌ها برخورد می‌کنیم.

این موضوع نشان می‌دهد که در عصر مولانا نقل داستان‌های کهن ایرانی و خواندن شاهنامه‌ها در بین مردم و نیز در جلسات شاعران و نویسندگان رایج بوده است و شاعر رومی نیز از خوانندگان و علاقمندان آن داستان‌ها بوده است.

عاشقان لعبتان پُر قدر	کرده قصد خون و جان همدگر
ویس و رامین خسرو و شیرین بخوان	که چه کردند از حسد آن ابلهان
که فنا شد عاشق و معشوق نیــــز	هم نه چیزند و هوشان هم نه چیز

(مولوی، ۱۳۷۷: ۵/ ۲۰۵-۱۲۰۳)

از دیگر تلمیحات مولانا اسطوره اسکندر مقدونی است.

مطلع شمس‌ای اگر اسکندری	بعد از آن هر جا روی نیکو فری
بعد از آن هر جا روی مشرق شود	شرق‌ها بر مغرب عاشق شود

(همان: ۲۰۴/۲-۲۰۳)

شش بیت از مثنوی به ذوالقرنین بودن اسکندر و دامنه حضور و جاذبه او اشاره دارد و نیز به

گفت‌وگویی او با کوه قاف (البرز کوه):

رفت ذو القرنین سوی کوه قاف	دید او را کز زمرد بود صاف
گرد عالم حلقه گشته او محیط	ماند حیران اندر آن خلق بسیط
گفت تو کوهی دگرها چیستند	که به پیش عظم تو باز ایستند
گفت رگ‌های مند آن کوه‌ها	مثل من نبوند در حسن و بها
من به هر شهری رگی دارم نهان	بر عروق‌ام بسته اطراف جهان

(همان: ۸۰۹/۴)

در دو بیت از دیوان شمس اسکندر با عنوان ذوالقرنین به مکانی به نام مجمع البحرین می‌رسد و در آنجا تلاش می‌کند در برابر دست اندازی‌ها و حملات یاجوج و ماجوج سدّ بزرگی بسازد:

منم سکندر این دم به مجمع البحرین      که تا رهانم جان را از علت و بحران  
که تا ببندم سدی عظیم بر یاجوج      که تا رهند خلایق ز حمله ایشان

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۲۰۷۲)

در دو بیت از دیوان شمس می‌بینیم بدون اشاره به اسکندر، تنها از ذوالقرنین نام برده می‌شود. در یکی از آنها شمار ذوالقرنین را می‌بینیم که به صد هزار می‌رسد و این بدین معناست که در کارگاه خیال شاعر، اسکندر به گونه‌ی یک کهن نمونه در می‌آید و کنش و منش او الگوی تقلید برانگیزی برای بسیاری از رزم‌آوران سرنوشت‌ساز دیگر (صد هزار ذوالقرنین) می‌شود:

شکسته قرن نگر صد هزار ذوالقرنین      قرین بسی است که صاحبقران نمی‌آید

(همان: غ ۹۵۸)

و در بیتی دیگر، انسان‌های دوروی طماعی که تلاش می‌کنند در راه عشق و عاشقی قدم بردارند، به یاجوج و ماجوج تشبیه شده‌اند که اسکندر در پشت سد، راه را بر آنان بسته است.

طمع دارند و نبودشان که شاه جان کند ردشان      ز آهن سازد او سدشان چو ذوالقرنین آسیای

(همان: غ ۲۵۵۲)

در دیوان شمس در چهار بیت از کیخسرو به نیکویی یاد شده است. وی آئینه تمام‌نمای شیفتگان راه عشق است، همان گونه که در اوستا پادشاهی وارسته و پارساست که به جاودانگی مینوی می‌رسد و به یک اسطوره‌ی جاویدان تبدیل می‌شود:

عقل و دلم گم‌کردگان، جا سوی کیوان بردگان      بی‌چتر و سنجق هر یکی کیخسرو و سلطان شد

(همان: ۲۲۷۷)

مولانا با گریز به داستان‌های عاشقانه با تلمیح، گوشه‌ای از حال عارفانه‌اش را پیش چشم ما می‌گذارد.

خسرو شیرین جانت نوبت زده است      لاجرم در شهر قند ارزان شده است  
یوسفان غیب لشکر می‌کشند      تنگ‌های قند و شکر می‌کشند  
یک ترش در شهر ما اکنون نماند      چونکه شیرین خسروان را برنشانند

(مولوی، ۱۳۷۷: ۵/۲۵۲۶)

غیر از شخصیت‌های ذکر شده در بالا، در دیوان شمس مولانا به چهره پادشاهان دوره ساسانی از جمله بهرام گور نیز برخورد می‌کنیم:

شکر آن بهره که ما یافته‌ایم از در فضل      فرصت از دست دهد هم بر بهرام بگو

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۲۲۱۶)

و این بهرام هم‌راز در کنار دیگر شه‌ریاران بزرگ جای می‌گیرد و در خدمت معشوق برین در می‌آید:

در رکاب اسب عشق‌اش از قبیل روحیان      جز قباد و سنجر و کاوس یا بهرام کو؟

(همان: غ ۲۲۰۷)

### تشبیهات اسطوره‌ای

تشبیه از معمولی‌ترین و مهم‌ترین آرایه‌های بیانی است و زیبایی آن بیشتر در بعید بودن طرفین همانندی است، اما در تشبیهاتی که وجه شبه آنها اسطوره است، تمرکز شاعر بیشتر بر روی اغراق است، اغراقی که در عناصر اسطوره‌ای وجود دارد. انگیزه گوینده در اضافات اسطوره‌ای که بر پایه تشبیه استوار شده است، این است که صفت قدرتمند موجود در عناصر اسطوره‌ای را در مشبه اراده شده ثابت نماید. البته درک وجه شبه‌ی که در این نوع اضافات وجود دارد، به آشنایی با آن داستان اسطوره‌ای یا ویژگی‌های آن عنصر اسطوره‌ای وابسته است. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۴۶)

حضور شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی در اشعار مولانا به‌ویژه در دیوان شمس وی چشمگیر است.

جمشید که دانای اسرار نهران و دارنده جام جهان‌نما است، به عنوان کمال مطلوب در دلق صوفیانه جلوه می‌کند:

به گل اندوده خورشیدی، میان خاک ناهیدی

درون دلق جمشیدی، که کنج خاکدانستی

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۲۵۱۹)

که در این بیت مولانا در تشبیهی مضمیر انسان کامل به کمال مطلوب رسیده را به جمشید مانند کرده است. جمشیدی که گستره وسیع جهان را به آتش می‌کشد:

آتش افکند در جهان جمشید از پس چار پرده چون خورشید

(همان: غ ۹۷۵)

در این بیت جمشید به خورشید مانند شده است: مولانا با استفاده از صنعت تشبیه کیخسرو را در ردیف کسانی قرار می‌دهد که نمونه کامل عشق و زیبایی هستند:

همه ماهند نه ماهی، همه کیخسرو و شاهی

همه چون یوسف چاهی، زو اندر چه تاری

(همان: ۲۸۲۱)

کیقباد، اولین پادشاه کیانی، شخصیت برجسته دیگری است که در دیوان شمس ۲۱ مرتبه و همچنین در چند جای مثنوی معنوی بدان اشاره شده است. (ر. ک: معین، ۱۳۶۷: ۲ / ۵۲۸-۴۹۸) او همانند کیخسرو، نمونه‌ای از یک سالک عشق عارفانه است:

چون بنده بندگان عشقیم

کیخسرو و کیقباد باشیم

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۱۵۵۱)

در سایه بندگی آسمان کیقباد، او و عارف کامل پشت و روی یک آینه یکتا می‌شوند و عارف کیقباد کردار دیگر نه در تکاپوی رشنایی است که خود به انسانی نورانی بدل می‌گردد:

چو ز آفتاب زادم، به خدا که کیقبادم

نه به شب طلوع سازم، نه ز ماهتاب گویم

(همان: غ ۱۶۲۱)

در داستان «مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان» از مثنوی معنوی، کیقباد در جایگاه تشبیه قرار می‌گیرد و به شکل یک فرمانروای برجسته و بزرگ جلوه می‌کند:

پادشاهان لب همی مالند شاد بر ستانه خاک توای کیقباد

(مولوی، ۱۳۷۷: ۴ / ۲۷۲۸)

و افسانه کیقباد و شخصیت حادثه‌جوی وی، زمینه بیان وارستگی از جهان نموده‌ها و سیر و سلوک درونی را فراهم می‌کند:

کیقبادی رسته از خوف و رجا چند گردی، چند جویی، تا کجا؟

آن تو با توست و تو واقف برین آسمانا! چند پیمایی زمیــــن!؟

(مولوی، ۱۳۷۷: ج ۳ / ۱۹۶۵)

که طی آن شاعر مخاطب را به کیقباد تشبیه می‌کند.

در دیوان شمس و مثنوی معنوی، کیقباد گاهی به معنای مطلق پادشاه پرآوازه و بزرگ به کار می‌رود و گاهی در حد یک کهن نمونه یا الگویی اسطوره‌ای در در نظر گرفته می‌شود تا معانی نبی، وصی، ولی و انسان کامل را برساند. عارف وارسته، طی این سلوک باطنی، هستی خود را با پادشاه ایران همانند و یکی می‌کند:

گفتی تو که: رو که پادشاهی آری که خوش و خجسته بادم

بی ساقی و بی شراب مستم بی تخت و کلاه کیقبادم

(مولوی ۱۳۶۳: غ ۱۵۷۷)

مولانا در داستان «خر هیزم فروش و روباه» که در دفتر پنجم مثنوی ذکر شده، از نام خسرو و شیرین به قلمرو تصاویر خیالی و اضافات تشبیهی می‌رسد و جان را به خسرو شیرین همانند می‌کند:

خسرو شیرین جانن نوبت زده است

لاجرم در شهر قند ارزان شده است

(مولوی، ۱۳۷۷: ۵ / ۲۵۲۵)

مولوی در چند بیت از مثنوی در مقام تشبیه مضمهر و مقایسه از ویس و رامین یاد می‌کند:

بوی رامین می‌رسد از جان ویس      بوی یزدان می‌رسد هم از او‌یس

(همان: ۴/ ۱۸۲۸)

فریدون شهریاری که ضحاک را به مرگ می‌سپارد و سرگذشت حماسه‌گونه‌اش بارها در اوستا و سپس در آثاری چون شاهنامه آمده است، در ابیاتی از دیوان شمس و مثنوی به رستاخیز در می‌آید. روی هم رفته، نام او در ابیاتی به چشم می‌خورد که دم از دولت عشق و اقبال عاشقانه می‌زنند و یا روی به سوی وارستگی و بندگی عاشقانه و عارفانه دارند.

شدیم جمله فریدون چو تاج او دیدیم      شدیم جمله منجم چو آن ستاره رسید

(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۹۱۵)

من همایم، سایه کردم بر سرت      تا که افریدون و سلطانت کنم

(همان: غ ۱۶۶۵)

یا

من همایم، سایه کردم بر سرت از فضل خود

تا که افریدون و سلطانت کنم، نیکو شنو!

(همان: غ ۲۲۰۴)

رستم دستان نیز در اشعار مولانا، چه در مثنوی و چه در دیوان شمس مظهر قدرت و رهایی‌بخشی است:

مغز بری در غم؟! نغزی ببر      بر اسد و پیل زن ار رستمی

(همان: غ ۳۱۷۷)

جان فدای تو کنم در انتعاش      رستمی شیری هلا مردانه باش

(مولوی، ۱۳۷۷: ۶/ ۳۶۱۳)

در هر دو بیت، رستم نماد مردی و مردانگی و قدرت است و در جایگاه مشبه به قرار گرفته است و در بیت زیر حضرت مریم به رستم تشبیه شده است:

جز به نادر در تن زن رستمی

گشته باشد خفیه همچون مریمی

(همان: ۱۸۸۴/۶)

گاه مولانا با استفاده از نام رستم سرانجام کردار پست، بی‌کفایتی و سستی را به خوانندگان القا می‌کند:

رستمی؟ گر مایلی جوشن بپوش  
ور به حیزی راغبی رو...!

(همان: ۵۰۷/۶)

در بیتی دیگر با استفاده از تشبیه، خضر و اسکندر و آب حیات را با هم می‌آورد:

تو آن خضری که از آب حیات  
گدایان را سکندر می‌توان کرد  
(مولوی، ۱۳۶۳: غ ۶۶۰)

مطلع شمسای اگر اسکندری

بعد از آن هر جا روی نیکوفری

بعد از آن هر جا روی مشرق شود

شرق‌ها بر مغرب عاشق شود

(مولوی، ۱۳۷۷: ۲/۲۰۳)

## استعارات اسطوره‌ای

به تشبیهی که تمام اجزای آن به جز مشبه حذف شده باشد، استعاره می‌گویند. استعاره آن غیریتی را که بین طرفین تشبیه وجود دارد، از بین می‌برد و با همسانی و سبب وحدت میان مشبه و مشبه‌به می‌شود و همین امر سبب افزونی لذت حاصل از تشبیه می‌شود؛ زیرا «اغراق در شباهت»، «معنای بسیار در لفظ اندک»، «القای حس وحدت» و نیز «لذت حاصل از کشف ارتباط میان دو سوی تشبیه» را با هم در یک جا جمع کرده است. بر اساس این امر، عبدالقاهر جرجانی نیز زیبایی و زشتی استعاره را حاصل زیبایی و زشتی معنا می‌داند و معتقد است لفظ هیچ‌گونه دخالتی در

کیفیت زیبایی‌شناختی استعاره ندارد. (ر. ک: جرجانی، ۱۳۸۹: ۱۴) چندلر اسطوره‌ها را امتداد و گسترشی از استعاره‌ها دانسته که مانند استعاره یاریگر بشر در فهم تجربیات فرهنگی است. (ر. ک: چندلر، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

امروزه بیشترین پیوند میان استعاره و اسطوره به استفاده ادیبانه از اسطوره‌ها در هیأت استعاره مرتبط است. گفته شد که راز ادبیت برجسته استعاره، اغراق در شباهت تا به اندازه‌ای است که ادعای همسانی دو چیز مطرح شود. اسطوره نیز خود دربرگیرنده شگفتی و اعجاب و اغراق است. هنگامی که شاعر کسی یا چیزی را با یکی از عناصر اسطوره‌ای یکسان می‌شمرد، و از اسطوره در هیأت استعاره بهره می‌برد، سروده خود را با اغراق دوچندان و شگفتی مضاعف همراه می‌سازد. (ر. ک: مشاهری فرد و قبادی، ۱۳۹۶: ۴۶) به عقیده کمبل «اسطوره‌ها وجه استعاری توان بالقوه روحی در بشریت‌اند، و همان نیروهایی که به زندگی ما جان می‌بخشند، به زندگی جهان نیز جان می‌بخشند.» (کمبل، ۱۳۷۷: ۴۹)

رستم دستان نام‌آورترین پهلوان ایرانی است که در شعر مولوی مظهر توانایی و رهایی بخشی است. در بیت زیر رستم استعاره از یل و پهلوان است:

زن چو عاجز شد، بگفت احوال را      مردی آن رستم صد زال را

(مولوی، ۱۳۷۷: ۳۹۶۵/۵)

البته از هنرهای مولانا این است که استعاره را در مقام مشبه می‌آورد و آن را به چیزی دیگر تشبیه می‌کند. در بیت زیر رستم استعاره از جنگجوی پر قدرت است:

پهلوان شد سوی موصل با حشم

با هزاران رستم و طبل و علم

(همان: ۳۸۳۵/۵)

در جایی دیگر رستم را استعاره مصرحه از حضرت حق معرفی می‌کند:

پیش این خورشید کی تابد هلال      باچنان رستم چه باشد زور زال

(همان: ۳۲۱۳/۶)

زال پهلوان بنام ایران و پدر رستم طی استعاره مصرحه به دنیا مانند می‌شود:

باوجود زال نایبند انحلال

در شبیکه و در بر آن پر دلال

(همان: ۳۲۰۷/۴)

کیقباد در اشعار مولانا شخصیتی است که برای بیان سیر و سلوک درونی به کار می‌رود و در بیت زیر استعاره از عارفی است پس از سیر و سلوک، به وارستگی از جهان و مادیات دست یافته است:

کیقبادی رسته از خوف و رجا

چند گردی، چند جویی، تا کجا؟

آن تو با تست و تو واقف برین

آسمانا جنبد پیمایی زمین

(همان: ۷۶۱/۴)

در بیتی لعبتان پُر قدر استعاره از شیرین در داستان خسرو و شیرین و نیز استعاره از ویس در داستان ویس و رامین است:

عاشقان لعبتان پُر قَدَر

کرده قصد خون و جان همدگر

ویس و رامین خسرو و شیرین بخوان

که چه کردند از حسد آن ابلهان

(همان: ۲۰۴ / ۵ - ۱۲۰۳)

## نتیجه

مولانا با درونی کردن اسطوره‌ها و شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای به مفاهیم ذهنی و انتزاعی، تفسیر و تأویلی را ارائه نمود که با جهان بینی و ایدئولوژی‌اش متناسب است. در واقع

مولانا این چهره‌ها و اشخاص را در خدمت آرمان‌های خویش به کار گرفت تا تصویری روشن‌تر از سیر و سلوک عارفانه به مخاطبان خود نشان دهد و هضم و درک بسیاری از محتواهای دشوار عرفانی را برای آنان، میسر نماید.

در دیوان شمس و در مثنوی معنوی، ابیات بسیاری یافت می‌شود که در آن‌ها مولانا، برای نشان دادن شور عاشقانه و حال عارفانه خود، صور خیالی-اسطوره‌ای و چهره‌های افسانه‌ای و حماسی ایرانی را به کار می‌گیرد. حضور برجسته و پررنگ این موارد در سروده‌های مولانا را می‌توان نشانی قابل توجه و پرمعنا از شناخت و علاقه او نسبت به داستان‌های کهن، برجسته‌ترین چهره‌ها و بنمایه‌های مربوط به آنها و نیز به دلستگی به شاهنامه‌ها و دیگر روایات حماسی و خسروانی به شمار آورد. هر چند وجود چهره‌های اسطوره‌ای در شعر مولانا مانند دیگر تصاویر نمادین در کل شعر عرفانی، اغلب حکم قالب‌هایی را دارند که برای بیان احساس و الهام، اندیشه‌ورزی و تجربه‌گری، محتوای کیفی و معنوی به کار می‌رود، با این وجود حضور این شخصیت‌ها در شعر وی، نشان‌دهنده تلاش شاعر برای ابراز تجربه‌ها و اندیشه‌های عارفانه و عاشقانه به شیوه ایرانی است.

در مثنوی و دیوان شمس با تلمیحات چهره‌های اسطوره‌ای شاهنامه فراوان برخورد می‌کنیم. تلمیح به کیکاووس و داستان پرواز وی به آسمان، کیقباد، رستم و زال، اسطوره اسکندر مقدونی و بهرام گور پادشاه دوره ساسانی و نیز تلمیح به داستان‌های خسرو و شیرین و ویس و رامین و شخصیت‌های این داستان‌ها یعنی شیرین، خسرو پرویز، فرهاد، ویس و رامین که نشان‌دهنده شناخت مولانا از ادبیات کهن ایران است.

تشبیهات اسطوره‌ای مولانا نیز قابل توجه است. وی در تشبیهات از شخصیت پادشاهان (جمشید، کیخسرو، کیقباد، اسکندر) و پهلوانان شاهنامه به‌ویژه رستم برای بیان مضامین عرفانی بهره برده است. در تشبیهات وی جمشید، انسان کامل و خورشید می‌شود. کیخسرو نمونه کامل عشق و زیبایی می‌شود. کیقباد، سالک عشق عارفانه، انسانی نورانی و فرمانروایی برجسته می‌شود. فریدون به رستاخیز در می‌آید و سالک سیر و سلوک به اسکندر مانند می‌شود. گاه رستم با استفاده

از تشبیه القاکننده سرانجام کردار پست و بی‌کفایتی می‌شود و گاه مظهر قدرت و مردانگی که در این وجه حضرت مریم به رستم مانند می‌شود. مولانا حتی با استفاده از شخصیت‌های اصلی داستان‌های خسرو و شیرین و ویس و رامین به قلمرو تصاویر خیالی و اضافات تشبیهی می‌رسد. توانایی مولانا را در به کارگیری استعاره از شخصیت‌های شاهان، پهلوانان و داستان‌های اسطوره‌ای آشکار است. در اشعار مولانا کیقباد استعاره از عارفی وارسته می‌شود. رستم داستان را که در اشعارش مظهر توانایی و رهایی‌بخشی است، استعاره از یل و پهلوان، جنگجوی پر قدرت و استعاره از حضرت حق می‌شود. وی در یک استعاره مصرحه زال را به دنیا مانند می‌کند و در بیتی لعبتان پُر قدر را استعاره از شیرین و ویس قرار می‌دهد.

در نهایت می‌توان گفت این شاعر عارف از این شخصیت‌های اساطیری و حماسه‌ای به اشکال گوناگونی بهره گرفته است: گاه در جایگاه تلمیح و تشبیه و گاه در مقام استعاره. وی از چهره‌ها و بن‌مایه‌های داستانی گاهی از زاویه دید تعلیمی، حکمی و عرفانی بهره می‌برد و گاه از راه تشبیه و استعاره، شور و حال‌های عاشقانه را بازگو می‌کند. پرکاربردترین صور خیال حاصل از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی در اشعار مولانا، تلمیح و تشبیه است.

## منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

قرآن کریم

الیاده، میرچا. چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲.

امامی، نصرالله. مبانی و روش‌های نقد ادبی. تهران: نشر جامی، ۱۳۷۷.

بارت، رولان. اسطوره امروز، ترجمه شیرین دخت دقیقیان. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.

بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ، گردآوری اسماعیل قاسم‌پور. تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۹.

جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن. اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

جمعی از نویسندگان. اسطوره و ادبیات «مجموعه مقالات». تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴.

- جواری، محمدحسین. «اسطوره در ادبیات تطبیقی»، اسطوره و ادبیات (مجموعه مقالات برگزیده سومین همایش ادبیات تطبیقی). تهران: انتشارات سمت، صص ۵۱ - ۴۰، ۱۳۸۴.
- چندلر، دانیل. مبانی نشانه‌شناسی، ترجمه مهدی پارسا. تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷.
- حائری، شهلا. «مارسل پروست شهرزادی دیگر»، اسطوره و ادبیات (مجموعه مقالات برگزیده سومین همایش ادبیات تطبیقی [۲۳ و ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۳]). تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴.
- دریابندری، نجف. افسانه اسطوره. تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۹.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
- روتون، کنت نولز. اسطوره، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- ستاری، جلال. جهان اسطوره‌شناسی اسطوره و رمز در اندیشه میرچا الیاده. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صورخیال در شعر فارسی، تحقیق انتقادی در تطور ایمازهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران. تهران: انتشارات آگاه، ویرایش دوم، ۱۳۸۸.
- شمیسا، سیروس. بیان. تهران: انتشارات فردوس، چاپ نهم، ۱۳۸۳.
- ضیمران، محمد. گذار از جهان اسطوره به فلسفه. تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.
- کزازی، میرجلال‌الدین. رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- کمبل، جوزف. قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- کهنمویی پور، ژاله. اسطوره در عصر نو. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴.
- گرین، ویلفرد؛ ریسمن، جین؛ مورگان، لی؛ ویلینگهم، جان. مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۶.
- مسکوب، شاهرخ. ارمغان مور؛ جستاری در شاهنامه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
- معین، محمد. مجموعه مقالات معین، به کوشش مهدخت معین. تهران: معین، ۱۳۶۷.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. دیوان شمس، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_ مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیلکسون، با مقدمه محمد عباسی. تهران: انتشارات طلوع، ۱۳۷۷.

مقالات:

سلاجقه، پروین. «سرگشتگی نمادهای اسطوره‌ای در اندیشه شاعرانه». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، سال ششم، شماره ۲، صص ۴۵-۳۶، آذر ماه ۱۳۸۱.

مشاهری فرد، عطیه؛ قبادی، حسینعلی. «مقایسه کارکرد زیبایی‌شناختی اسطوره در قصاید سنایی و انوری». فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی، سال پانزدهم، شماره ۳۴، صص ۵۴ - ۳۹، ۱۳۹۶.

## Aesthetics of Iranian mythological and epic figures in Rumi's poems

Fatemeh Hajjeforush<sup>1</sup>, Morteza Razaghpour Ph.D<sup>2\*</sup>,  
Reza Sadeghi Shahpar Ph.D<sup>3</sup>

### Abstract

Myths and mythical and epic figures are one of the important and valuable fields of culture of different nations, which have preserved their fundamental connection with poetry in various ways. Iranian poets have commented on these mythical and Iranian figures according to their attitude. The presence of these elements in Molvi's poems shows the prosperity, continuity and dynamism of these myths. Now, if the element of imagination is included in the myth, due to its aesthetic nature, it adds to the aesthetic aspect of myths and epics. For this reason, the purpose of this research is to investigate the aesthetic aspect of Iranian mythological and epic characters and figures in Rumi's poems, relying on Masnavi Ma'navi and Divan Shams. This essay is done with a descriptive-analytical method and looks at the mystical function of myth from Joseph Campbell's point of view. Results show that the presence of these mythological and epic figures shows the recognition and attachment of Rumi to ancient stories, mythological and epic characters of the Shahnameh. Also, among the literary arrays, allusion, simile, and metaphor are the most important images that have caused the mythical literariness of Rumi's poems.

**Key words:** aesthetics, myth, Mythical and epic characters, imaginary images, Molvi.

---

1. Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Hamadan Branch, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

Email: f.hajjeforoosh@iauh.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Hamadan Branch, Islamic Azad University, Hamadan, Iran, (Author)

Email: m.razaghpour@iauh.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Hamadan Branch, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

Email: reza.shahpar@iauh.ac.ir